

(همو، ۴۲۰، بیت ۸'۱۵۱) و از این روی، اهل حق را «یارستان» یا با تخفیف «یارسان» نیز گفته‌اند (همو، ۳۴۲، ۳۴۵). در جایی، از این آیین به صورت «آیین گردان» یاد شده («خرده سرانجام»، ۵۸۲): از آن روی که از زمان سلطان اسحاق (نک: دنباله مقاله) عنصر گردی سهم اصلی و مهمی در چگونگی و تحولات این مکتب و فرقه داشته است و نیز مهم‌ترین کتب مذهبی این فرقه به زبان کردی (گویش گورانی) است. اگرچه بعداً به ترکی نیز «کلامها»ی بسیاری پدید آمد و آثار مهمی به زبان لکی هم به اهل حق مربوط است. پیروان یارسان در استان کرمانشاهان، همدان، تهران و حدود رودهن و جاجرود و شهریار و همچنین در خراسان و نیز در میان کردهای عراق و ترکیه پراکنده‌اند (صفی‌زاده، مقدمه، ۱۸۸).

سادگی و خلوص روستایی در اشعار مقدس اهل حق کاملاً آشکار است. مفاهیم مطرح شده در آثار ایشان معلوم می‌کند که این آیین در اجتماعاتی از مردمان کشاورز و دامدار شکل گرفته، و گسترش یافته است. ولی آراء و آداب مربوط به آن امروز منحصر به قشرهای اجتماعی یاد شده نیست و به جاهایی که پیش‌تر نام برده شد، محدود نمانده است. آنچنانکه از رسائل فرقه خاکسار برمی‌آید، خاکساریه ایران در بخشی از عقاید، اصطلاحات و آداب خود از اهل حق پیروی می‌کنند و به واسطه ایشان آراء این گروه در بسیاری از نقاط ایران هوادارانی یافته است (نک: مدرسی، ۱۴۱، ۲۰۶، جم).

اهل حق ۱۲ امام مذهب شیعه اثنا عشری را می‌پذیرند (برای نمونه، نک: جیحون آبادی، ۲۳، ۲۴) و اصولاً شرایع گذشته و خصوصاً اسلام را برحق می‌دانند، اما حاصل و حقیقت همه آنها را در مذهب خود جمع می‌بینند و به قول قوشچی اوغلی «از خداوند ۴ کتاب نازل شده و هر ۴ نزد ماست» (نک: نیک‌نژاد، گنجینه...، ۱۲۸-۱۳۰). در همانجا آمده است که «فرقان حق است و دروغ نیست»، اما مراد اهل حق از «فرقان» غیر از آن است که معمولاً فهمیده می‌شود. به زعم ایشان قرآن در اصل ۳۲ جزء بوده که ۳۰ جزء موجود فرع دین است و دو جزء دیگر اصل آن، و آن اصل حاوی «سز مگو»یی بوده است محفوظ در سینه حضرت محمد (ص)، لیکن امامان دربی هم، آن دو جزء را حفظ کردند و با نام «فرقان» به حضرت مهدی (ع) رساندند و آن حضرت «فرقان» مزبور را به زبان کردی بیان کرد (جیحون آبادی، ۲۰۱-۲۰۲). پس اگر اسلام چون دانه بادام باشد، آیین اهل حق مغز است و شریعت پوست آن، و یا اسلام صدف است و آن آیین دُر است در درونش (همو، ۲۰).

در باره تأثیرهای ادیان و مذاهب دیگر بر مکتب اهل حق سخنهایی گفته شده است؛ مثلاً کسانیکه تأثیرپذیری آیین یاری را از مسیحیت (برای نمونه، نک: ایوانف، ۵۷-۴۸) و یا از اسماعیلیه (همو، ۷۱-۶۹) مطرح کرده‌اند. البته بعضی مشابهتها با معتقدات اسماعیلیه در این آیین مشاهده می‌شود. اما ریشه این مشابهتها در گرایش عرفانی اهل حق به باطن‌گرایی و تأویل نهفته است که در هر دو مذهب مشترک است. بزرگان یارسان، اصول و حقایق اعتقادی خود را در آثاری منظوم

قراوت می‌کرد (طبرسی، ۵۹/۷؛ سیوطی، ۶۱۳/۵؛ آلوسی، ۲۸۴/۱۶؛ حسانیکانی، ۲۹/۲؛ خوارزمی، ۲۳).

از مجموع آنچه ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که منابع و روایان احادیثی که بر انحصار آیه تطهیر و آیات دیگر، به پنج تن آل عبا دلالت می‌کند، آن قدر فراوان است که نمی‌توان در آن تردید روا داشت. تا آنجا که در شرح احقاق الحق (مرعشی، ۵۰۲/۲-۵۴۷، ۹۱-۲/۹) بیش از ۷۰ منبع معروف اهل سنت در این باره گردآوری شده، و منابع شیعی در این زمینه بیش از این است.

مآخذ: آلوسی، محمود، روح المعانی، قاهره، ۱۳۵۳ق؛ ابن اثیر، علی، اسدالغابه، بیروت، ۱۳۷۷ق؛ ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویه، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م؛ ابن عربی، محمد، احکام القرآن، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م؛ ابن منظور، لسان، ابوحیان غرناطی، محمد، البحر المحیط، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ ابوالفتح رازی، حسین، روح البیان، قم، ۱۴۰۴ق؛ احمد بن حنبل، مسند، استانبول، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ بخاری، اسماعیل، تاریخ الکبیر، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م؛ همو، الکئی، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۰ق؛ بغوی، حسین، معالم التنزیل، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛ بیضاری، عبدالله، انوار التنزیل، بیروت، مؤسسه شعبان، ترمذی، محمد، سنن، به کوشش ابراهیم عطوه عرض، استانبول، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک، بیروت، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م؛ حسانیکانی، عبدالله، شواهد التنزیل، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م؛ خوارزمی، موفق، المناقب، به کوشش محمدرضا موسوی خراسان، تهران، ۱۹۶۵م؛ راضی اصفهانی، حسین، المفردات، استانبول، ۱۹۸۶م؛ سیوطی، الدر المنثور، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ شیخ طوسی، محمد، البیان، به کوشش احمد حبیب قسیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، طباطبایی، محمدحسین، المیزان، بیروت، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م؛ طبرسی، فضل، مجمع البیان، به کوشش هاشم رسولی محلاتی و فضل‌الله یزدی طباطبایی، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ طبری، تفسیر؛ فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ فرات کوفی، تفسیر، نجف، ۱۳۵۴ق؛ قرآن کریم؛ قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، ۱۹۶۶م؛ مرعشی، شهاب‌الدین، شرح و ملحقات احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری، قم، ۱۳۷۷ق؛ هینمی، علی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، قاهره، مکتبه القدسی.

## آهَلِ یُیُوتَات، نک: بیوتات.

آهَلِ حَقِّ، گروه مذهبی ایرانی با گرایشهای عرفانی، با آداب و متون مذهبی خاص خود و دارای بعضی اعتقادات که در مواردی با برداشت‌های رسمی و متشرعانه اسلامی مطابقت ندارند. این آیین که در میان طوایف کرد، لر و ترک زبان پیروان بسیار دارد، در بستری اسلامی رشد کرده است و در عین حال، به سبب غلو در حق حضرت علی (ع) با سایر فرق عالی شیعه قرابت دارد، اما با اینهمه، بعضی از مبادی آن را می‌توان در اعتقادات و سنتهای فکری و فرهنگ عامه مردمان ساکن غرب ایران جست‌وجو کرد و رگه‌هایی از معتقدات ایرانی پیش از اسلام را نیز در آن یافت.

این آیین به «آیین حق» یا «آیین حقیقت» یا «دین حقیقت» نام‌بردار است (جیحون آبادی، ۳۱۵، ۳۱۷، ۴۲۰، جم). از این رو، پیروان آن «اهل حق» خوانده شده‌اند؛ لیکن نام دیگر رهرو این طریق «یار» است

گردآورده‌اند که غالباً در حکم کتب مقدس و محل رجوع قوم است. از بین این آثار پرشمار، «دفاتر»ها و «دوره»های کردی (گورانی) مورد استناد همه پیروان این مذهب است. ولی آثار ترکی («کلام»ها یا «کلامات») و آثار لری مخصوص به پیروان از اهل همان زبانه‌هاست. از مهم‌ترین متون مقدس اهل حق کلام خزانه یا سرانجام است (صفی‌زاده، مقدمه، ۲۰؛ القاصی، ۳۳-۳۵؛ نیک‌نژاد، کلامات...، ۵).

آیین حقیقت، قدیم و ازلی انگاشته می‌شود (همو، گنجینه، ۱۰۲، ۱۰۳؛ صفی‌زاده، همان، ۱۹۲)، و پیوستگی آن به ذات حق متلازم است با پیوستگی پیشوایان این قوم به ذات باری. اهل حق با سایر غلات شیعه در این اندیشه اساسی شریکند که خداوند در صورت انسان ظهور می‌یابد، ولی نزد اهل حق این رأی بسط و گسترش بیشتر یافته است، و ایشان مظهریت را تنها در وجود حضرت علی (ع) منحصر نمی‌دانند.

عالی‌ترین مقامات روحانی یارسان: در بعضی از متون اهل حق از جمله در «بارگه بارگه» آثار و شواهد صریحی درباره اعتقاد به وحدت وجود یافت می‌شود (ص ۹۲-۹۵). از جمله اینکه بز و بحر محل حلول یا تجلی ذات الهی است (ص ۱۲۹). مهم‌ترین مظهر و تجلای حق البته انسان است. بدین سان، مفهوم آوتاره<sup>۱</sup> که در دین هندویی و بسیاری از طریقه‌های عرفانی مبنای رابطه خدا و انسان را بیان می‌کند، در اینجا هم مطرح است. منتها در این مکتب، به یک معنا، ظهور و تجسد الهی برای این است که بندگان، او را ببینند (نیک‌نژاد، همان، ۱۱۰-۱۱۱). شاید از میان تمامی مظاهر الهی برای اهل حق، سلطان اسحاق (که به صورت سحاک، صحاک، سهاک (به ضم یا فتح اول) هم ثبت شده است) برجسته‌تر و مهم‌تر باشد، زیرا اینان نه تنها هویت دینی و اعتقادی، بلکه پیوند اجتماعی و وحدت فرقه‌ای و قومی خود را هم از او گرفته‌اند (اگرچه درباره حضرت علی (ع) هم از تعظیم و تکریم بسیار خودداری نمی‌کنند). سازمان‌دهی اهل حق و تعیین سلسله مراتب پیروان آن از سلطان اسحاق برجای مانده است (صفی‌زاده، همان، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۴). ظاهراً سلطان اسحاق پس از برپایی «پردیور» (نک: دنباله مقاله) به عموم اعلام کرد که حق در جامه بشر ظهور کرده، و خود اوست؛ هر کس قابلیت پذیرش و دیدار حق را دارد، به زیارتش بشتابد و کسب فیض کند (نیک‌نژاد، همان، ۱۰۲). برخی سلطان اسحاق را مظهر حضرت علی (ع) و ذات حق انگاشته‌اند (جیحون‌آبادی، ۲۹، بیت ۴۸۳).

تاریخ ولادت سلطان اسحاق در اقوال مختلف متفاوت است: جیحون‌آبادی سال ۶۱۲ق (ص ۴۲۶، بیت ۸۰۲۶۴)، نیک‌نژاد سال ۶۵۰ق (همان، ۱۰۳). و صفی‌زاده سال ۶۷۵ق (همان، ۱۶) را یاد می‌کنند. اما محل تولد او به اتفاق آراء روستای برزنجه است که در حلبچه (استان سلیمانیه عراق) قرار دارد (نک: همانجا، جیحون‌آبادی، ۳۲۴، ۴۲۶؛ نیک‌نژاد، همانجا).

بنابر یک روایت، سلطان اسحاق در کودکی به فراگرفتن دانش مشغول شد و در جوانی در نظامیه بغداد به تحصیل ادامه داد. سپس به

دمشق رفت و در تکمیل تحصیلات کوشید. آنگاه به برزنجه بازگشت و در مسجدی به ارشاد مردم پرداخت، در حالی که اینک قدم در راه تصوف نهاده بود (صفی‌زاده، همان، ۱۶، ۱۹). خاندان سلطان اسحاق با او موافقت نداشتند و رفتار و سخنان وی از کودکی خلاف رأی و خواسته شیخ عیسی، پدرش، بود. سرانجام ۴ تن (که به زعم اهل حق از ازل همراه او بودند) به وی گرویدند و با استقامت در راه او، به استقرار و پیشرفت این آیین باری کردند.

پس از مرگ پدر، برادران به تحریک علمای دینی به مخالفت با سلطان برخاستند و چون دشمنی آنان با وی شدت گرفت و قصد جان او را کردند، با یاران خود در غازی پناه گرفت و ۳ روز در آنجا پنهان شد؛ تا اینکه مهاجمان محل را ترک کردند و سلطان و همراهان به سلامت بیرون آمدند (جیحون‌آبادی، ۳۳۹-۳۴۲؛ افضل‌ی، قاسم، ۲۲۸-۲۳۰).

وی ناگزیر به ده شیخان در اورامان کردستان نقل مکان کرد و در آنجا «پردیور» را به مثابه مرکزی روحانی و معنوی برای یاران بنا نهاد و به تقویت و نشر مذهب حقیقت پرداخت. مرگ او در همان روستا، در اواخر قرن ۸ق (نیک‌نژاد، همانجا)، و به گفته صفی‌زاده در ۷۹۸ق (همان، ۱۶) روی داد و همانجا مدفون شد. جیحون‌آبادی مدت عمر سلطان را ۳۰۰ سال می‌گوید (ص ۴۲۶، بیت ۸۰۲۶۵) که طبعاً امری غریب به نظر می‌آید.

سلطان اسحاق ۴ ملک یا ۴ یار و مرید مقرب، به نامهای داوود، بنیامین (یا بنیام)، موسی و مصطفی داشت که آنان را همان ۴ ملک مقرب اسلام انگاشته‌اند (افضل‌ی، قاسم، ۶۸/۳). این ۴ تن، با خاتون رم‌زار ۵ تن می‌شوند، و با بابایادگار و شاه ابراهیم ۷ تن (هفتن) را تشکیل می‌دهند («خرده سرانجام»، ۵۵۹). بنابر «دوره گلیم و کول» این «هفتن» جزئی از ذات سلطان اسحاق بودند (ص ۳۶۱-۳۶۲).

سلسله مراتب و مقامات علوی و روحانی عبارت است از: ۱. هفتنان، ۲. هفتوانه، ۳. هفت سردار، ۴. قولطاسیان، که کلاً ۲۸ تن می‌شوند (جیحون‌آبادی، ۳۸۳-۳۸۷). آنها ذاتهایی ازلی هستند که نخستین صادرات ذات حق به شمار می‌روند و در هیأت بشری ظهور کرده‌اند. در این مکتب، «...جمله ذرات بود و نبود از این بیست و هشت آمد اندر وجود» و «دوکونین زین بیست و هشت شد به پا» (همو، ۶۳-۶۴). این ۲۸ تن از تمامی مخلوقاتی که در زمان آفریده شده‌اند، برترند؛ آنها معرف ۲۸ حرفند و ۲۸ حرف بیان‌کننده کل هستی است (همو، ۳۸۷). جیحون‌آبادی در جایی دیگر، مظاهر سلطان اسحاق را پس از ۷ سردار، به این ترتیب قرار می‌دهد: چلتان، قولطاسیان، پیران یا ۷۲ پیر، ۹۹ پیر، ۶۶ غلام (ص ۲۹). به هر حال، پس از ۷ سردار، یا در مقامی پایین‌تر از ۲۸ تن، ۴۰ تن قرار می‌گیرند که در واقع ۴۰ «جهل‌تن» هستند، زیرا هر یک از آنها معادل ۴۰ تن محسوبند (همو، ۳۸۷).

پیشوایان اهل حق: بجز سلطان اسحاق، مهم‌ترین مظهر خداوند

جیحون آبادی، ۲۷۰). بابا سرهنگ خود به صراحت می‌گوید که «دون» قبلی او بهلول بوده، و «دون» بعدیش سلطان سهاک است (نیک‌نژاد، همان، ۸۲-۸۳، ۸۵)، لیکن مظهریت، بلافاصله به سلطان اسحاق نرسیده است.

پس از بابا سرهنگ مظهریت با دو واسطه به شاه خوشین رسید (جیحون آبادی، ۲۷۴). بنابراین متون اهل حق، شاه خوشین - که اصلاً مبارک نام داشت - از دختری بکر در لرستان زاده شد، در حالی که دختر از ذره‌ای از خورشید - که ظهور نور حق بود - باردار شده بود (همو، ۲۷۴-۲۷۵؛ «تذکره اعلیٰ»، ۲۹-۳۳). مبارک شاه، ۳۶۶ سال پس از حضرت علی (ع)، یا در ۴۰۶ ق در لرستان ولادت یافت و ۶۱ سال زندگی کرد (نیک‌نژاد، همان، ۶۴، ۱۰۳؛ صفی‌زاده، مقدمه، ۲۳). وی در ۳۲ سالگی دعوت و تبلیغ مرام یارسان را آغاز نمود و گفته شده که در همدان با بابا طاهر دیدار داشته است (همانجا). جالب توجه اینکه بجز بابا طاهر، شیخ عطار و عین‌القضات هم در زمره یاران او نام برده شده‌اند (جیحون آبادی، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳).

شاه خوشین پیوسته در سفر بود (همو، ۳۰۲) و گویند به مناسبت‌های مختلف معجزاتی از وی سر می‌زد (همو، ۲۸۱، ۳۰۱). مرگ او در ۴۶۷ ق روی داد. روایت کرده‌اند وقتی که با یاران در لرستان بود، برای شنا به رودی به نام گام آسیاب (گاماسب) وارد شد، اما از آنجا بیرون نیامد، و اهل حق گفته‌اند که از همان رودخانه به عالم غیب رفت (همو، ۳۰۳؛ صفی‌زاده، همان، ۲۴؛ نیک‌نژاد، همانجا).

پس از شاه خوشین، مظهر ذات الهی در بشر با ناعوث، یا (نااوس) بود که همچون شاه خوشین از دختری بکر به دنیا آمد (جیحون آبادی، ۳۰۴). نام اصلی او ابراهیم و فرزند احمد جاف بود که در ۴۷۷ ق در سرزمین اورامان چشم به جهان گشود، در عرفان طی طریق کرد و راه و روش یارسان را تبلیغ نمود. مردم نخست به او - که مجنونان می‌زیست - با نظر مساعد نمی‌نگریستند، اما بعداً ارادتمندانش فراوان شدند (صفی‌زاده، همانجا، نیز حاشیه، ۱۶۷؛ نیز نک: نیک‌نژاد، همان، ۷۰) و اهل حق این را به سبب معجزاتی می‌دانند که از او صادر شد (جیحون آبادی، ۳۰۵-۳۱۰).

پس از بابا نااوس سلطان اسحاق مظهر ذات حق بود که وصفش گذشت و سپس نوبت به شاه ویس قلی (قرمزی) رسید («تذکره اعلیٰ»، ۹۷ بی) که در ۸۱۰ ق در کردستان به دنیا آمد. وی اشعاری هم داشته که در دفتر «دوره قرمزی» گرد آمده است (صفی‌زاده، مشاهیر...، ۱۳۵، بزرگان...، ۸۹). ظهور بعدی خداوند، پس از قرمزی، در محمد بیگ (لرستانی) بود («تذکره اعلیٰ»، ۱۲۴-۱۲۵) و پس از او خداوند در خان آتش ظهور یافت (همان، ۱۳۱-۱۳۲). خان آتش یا آتش بیگ که در اوایل قرن ۱۱ ق می‌زیست، خاندانی با عنوان آتش بیگی تشکیل داد (صفی‌زاده، مشاهیر، ۱۴۵، بزرگان، ۱۰۹).

مظاهر الوهیت البته به همینها محدود نمی‌شوند و بسیاری از شخصیت‌های دینی و عرفانی در این آیین در زمره اینانند؛ مثلاً بنابر «دوره

بر روی زمین حضرت علی (ع) است و در آثار اهل حق بر الوهیت آن حضرت تأکید بسیار شده است (همو، ۲۱۲-۲۱۳). در آغاز هستی، خداوند پس از ارشاد هفتن و نشان دادن راه دشواری که باید در آینده پیمایند، از «بطن دژ» بیرون آمد و در جامه «خاوندگار» بود، اما چون آشکار شد، هفتن دیدند که علی است (همو، ۴۷-۴۹). چنانکه بعداً خواهیم دید، خاوندگار اولین تجلی ذات حق و نخستین مرتبه بروز هویت او در عالم وجود است (همو، ۲۹۲). بنابر متون مقدس یارسان، حضرت علی (ع) دومین ظهور حق است (پس از خاوندگار) و ظهورهای دیگر مربوط به پس از وی است (برای نمونه، نک: «تذکره اعلیٰ»، ۱۸، بی).

علی (ع) تجلی الهی در دور حضرت محمد (ص) است (جیحون آبادی، ۱۲)، و حضرت محمد (ص) خود به الوهیت حضرت علی (ع) آگاهی داشت، اما به خواست وی این سر را فاش نکرد (همو، ۲۰۳، ۲۰۵). علی ذات خداست (همو، ۲۳)، به بیان بهتر، وی مظهر ذات الهی است و حضرت محمد (ص) مظهر صفات الهی، لیکن هر دو اصل و گوهر واحد دارند (همو، ۱۱۵). اهل حق سلمان پارسی را مظهر پیر بنیامین (یا همان جبرئیل) خواندند و شفیع دو عالم دانستند. به نظر ایشان حضرت فاطمه (ع) مظهر خاتون رمز بار، بلال مظهر شاه ابراهیم ایوب، و خالد بن ولید مظهر بابا یادگار بودند («بارگه بارگه»، ۱۱۴-۱۱۶؛ جیحون آبادی، ۱۹۶). سپس امام حسین (ع) مظهر این یادگار شد (همو، ۲۱۹). البته حضرت محمد (ص) هم محل تجلی و حلول الهی خوانده شده است («بارگه بارگه»، ۱۱۷-۱۱۸) و نخستین ظهور وی در «بطن صدف» (پس از پیدایش هفتن) بود (جیحون آبادی، ۵۳). ظهور بعدی وی در آدم ابوالبشر بود، تا برسد به آخرین پیامبر (همو، ۵۵).

مظهر بعدی الوهیت بهلول است و گفته شده است که بهلول - که خود را به دیوانگی زده بود - تجسم دوباره حضرت علی بوده است (همو، ۲۲۲، ۲۲۳). این بهلول احتمالاً غیر از بهلول معروف است، و نزد اهل حق به بهلول ماهی معروف است. بابا حاتم، بابا صالح، بابا رجب، بابا نجوم و بابا لره که همه اهل لرستان بودند، به خدمت بهلول ماهی رسیده، در محضر او طی مقامات عرفانی کردند، و ایشان از یاران نزدیک وی به شمار می‌روند (دوره بهلول، ۳۵، ۴۱، ۴۶، ۵۳، ۵۹).

پس از بهلول، ذات حق در شاه فضل تجسم یافت (جیحون آبادی، ۲۶۰، ۲۷۰). این شاه فضل ظاهراً در اواخر قرن ۳ ق می‌زیست و بعضی گفته‌اند که از هندوستان بوده، و مدتی با اهل حق به سر برده است (نک: صفی‌زاده، حاشیه، ۱۲۷). پس این احتمال داده می‌شود که شاه فضل الله همان فضل الله نعیمی استرآبادی، پیشوای حروفیه، باشد که جابه‌جایی زمانی یافته، و یا با شخصیت دیگری از اهل حق خلط شده است. به هر حال، یارسان خود، این دور را یکی نمی‌دانند (نک: نیک‌نژاد، گنجینه، ۲۷).

پس از شاه فضل الله مظهریت به بابا سرهنگ رسید (قس):

گفت و گوی از نحوهٔ ایجاد عالم، بسیاری از اوقات از «آفرینش» سخن رفته است، اما بعید است که مقصود از آن آفرینش به معنای ایجاد از عدم بوده باشد. روح کلی حاکم بر تفکر یارسان وحدت وجود است و بر این اساس، ایجاد می‌باید به طریق صدور و بروز و ظهور صورت گرفته باشد.

صدور از ذات باری در مراحل و مراتبی دربی هم صورت گرفته است، اما نخستین تحقق یا ظهور ذات حق در وجود خودش بوده که در «بارگه بارگه»، مذکور است (ص ۱۰۲).

این اندیشهٔ عرفانی صرف با عناصر اساطیری این مذهب در آمیخته، و جنگ بدیعی را به وجود آورده است. در متون اهل حق به وجود آغازین عالم در شکل اقیانوس اولیه اشاره شده است. از نحوهٔ صدور این اقیانوس اولیه از ذات الهی سخنی نیست، پس شاید بتوان گفت که در این مکتب - همچون بسیاری از مکاتب کهن دیگر - جهان در شکل هاویه یا خانوس<sup>۱</sup> وجودی ازلی داشته، و خداوند در آن به عمل پرداخته، و شکل کنونی عالم را پدید آورده است (جیحون آبادی، ۳۴، ۳۵). همچنین می‌بینیم که خداوند نخست در بحر محیط حلول کرد و به سبب این حلول «گوهری [در آن] پیدا شد» («بارگه بارگه»، ۱۷۹). در «دورهٔ عابدین»، نیز آمده است که در آغاز، زمانی که نه آسمانی بود و نه زمینی، خدا «در میان دُر، و دُر در ته دریا بود» (ص ۵۲۸). همچنین بنا بر «دورهٔ هفتوانه»، خداوند در زمانی که در «دُر» پنهان بود، جامه‌ای (کالبدی) داشت که «یا» خوانده می‌شود (ص ۲۵۵؛ نیز نک: صفی‌زاده، حاشیه، ۲۵۵). از سوی دیگر، قول اوغلی می‌گوید: در حالی که ذات حق آسمان و زمین را خلق کرد، در دون «یا» بود (نیک‌نژاد، گنجینه، ۱۸)؛ و به هر حال، چنانکه در «بارگه بارگه»، آمده «دُر» آغازین محل حلول خداوند بود (ص ۹۵).

جیحون آبادی (ص ۲۸۱، بینهای ۵۴۱۹-۵۴۲۰) سخن دیگری هم به میان می‌آورد که توضیح آن دشوار است: ظهور الهیت نخست در «سَریا» بود، سپس در «دُر الله» و سوم در «خاوندگار». این قدر معلوم است که به اغلب احتمال «سَریا» یا «سَریا» همان «دُر یا» است و شاید بتوان گفت که مراد از آن «تخمهٔ آغازین» یا «تخمهٔ زرین» اساطیر ادیان باستانی است. این تخمهٔ آغازین، به بیان اهل حق، جایگاه حضور ذات الهی بوده، و مراتب تجلی بعدی الوهیت از آن صورت گرفته است. این تعبیرات اهل حق را ممکن است این طور توضیح داد که الوهیت زمانی در حال کمون محض بود (در دُر یا) و با خروج از این حال تعین پذیرفت. با خروج از مطلقیت خویش صاحب اسامی و صفات شد و به مرحله‌ای رسید که می‌توان او را در آن حال «خاوندگار» یا «خداوند» نامید، در حد فاصل این دو حال در وضعی بود که «الله» نام گرفته است. جالب توجه اینکه در «دورهٔ هفتوانه» کوشش شده است تا جهان‌شناسی مکتب حقیقت با جهان‌شناسی اسلامی انطباق یابد و گفته‌اند که زمانی

چهل تن، حضرت موسی (ع) یکی از مظاهر الهی بود (۴۴۰-۴۴۱)؛ در «بارگه بارگه»، باباطاهر محل تجلی الهی (ص ۱۳۱-۱۳۲)، و حاج بکتاش محل حلول ذات خداوند است (همان، ۱۴۹). البته رشتهٔ مظهریت به همین جا ختم نمی‌شود. چنانکه در شاهنامهٔ حقیقت آمده، حسین منصور حلاج مظهر داوود (از هفتن) است (جیحون آبادی، ۲۶۰) و بنا بر «بارگه بارگه»، حلاج همان داوود است (ص ۱۵۱). بر حسب آیات ۲۸ تا ۵۰، ۹۶ تا ۵۰ شاهنامهٔ حقیقت، شمس تبریزی تجسد دوبارهٔ همین حلاج بود، اما جالب توجه آنکه وی در بطن دختر دوشیزهٔ مولوی هستی یافت و بعد باز به نزد مولانا برگشت و او مرید بی‌چون و چرای وی شد (همو، ۲۶۱-۲۶۵). همچنین، بنا بر بیت ۱۸، ۵ شاهنامهٔ حقیقت (همو، ۲۶۱)، مولوی خود مظهر حضرت محمد (ص) بود.

تناسخ نزد اهل حق: چنانکه معروف است، اهل حق، همچون دیگر معتقدان به تناسخ، مرگ را پایان قطعی زندگی و متضمن انقطاع حضور روح در این جهان و عبور آن به عالمی دیگر نمی‌دانند. آغاز هر زندگی به پیشباز مرگ رفتن و هر مرگ آغاز زندگی مجددی است (نیک‌نژاد، گنجینه، ۱۱۴)، اما زندگیها و مرگهای پیاپی برای نجات انسان است («خرده سرانجام»، ۵۷۷-۵۷۸). این طی طریق طولانی جزئی از پیمان خداوند با مردمان است و مقدر شده است که هر کس باید هزار، یا هزار و یک «دون» را در جهان بییماید (جیحون آبادی، ۴۴، ۷۷).

تناسخ نزد اهل حق بر اساسی فکری و اخلاقی استوار است، و اگر چه در این باب سخن بسیار نگفته‌اند، گه گاه می‌توان اشاراتی در این جهت یافت که حکایت از توجه ایشان به قانونی همچون قانون گَرمَهٔ هندوان دارد (همو، ۷۹-۸۰).

هر کس باید هزار دون ۵۰ ساله را در جهان بگذراند و در صورتی که در این مدت پاک شده باشد، «شود ملحق حق به آخر حساب» و در غیر این صورت باید باز دونهای دیگری را بییماید (همو، ۴۴). این نیز گفته شده که کسی که عملش نادرست باشد و از قواعد حقیقت بیرون برود، در زندگی بعدی به حیوانی کثیف مبدل خواهد شد و جهنم را خواهد دید («ذیل تذکرهٔ اعلیٰ»، ۱۶۸).

در سیر تکاملی روح، از «پردیور» (کعبهٔ اهل حق) سخن به میان آمده است. پردیور (= این سوی پل) بناپی است که سلطان اسحاق در کنار رود سیروان ساخت و در اندیشهٔ مؤمنان این مذهب، منزلتی شبیه به پل صراط دارد، زیرا روح پس از عوض کردن هزار و یک جامه سرانجام از آن عبور می‌کند؛ اما عبور از پل فقط برای نیکان میسر است و بدکاران به دوزخ خواهند افتاد (نک: صفی‌زاده، مقدمه، ۳۹۱). همچنین شهرزور نیز جایگاهی اساطیری یافته، و با سرنوشت نهایی نجات یافتگان پیوند خورده است: بنا بر «بارگه بارگه» روان کسانی که شایستهٔ نجات قطعی باشند، در شهرزور به سرمدیت می‌پیوندند (همان، ۳۳).

چگونگی پیدایش جهان و انسان: در متون دینی اهل حق، در

چگونگی عملکرد دیوان و نیروهای اهریمنی در آغاز آفرینش سخن می‌رود و آشکار است که تأثیرات تفکرات ایرانی کهن را با خود دارد («بارگه بارگه»، ۱۵۳-۱۵۴). آفرینش انسان و احوال آدم و حوا نزد اهل حق غالباً با روایات اسلامی در این باب مطابق است (مثلاً نک: جیحون‌آبادی، ۶-۸؛ «دوره عابدین»، ۵۳۸-۵۳۹). البته در «دوره عابدین» گمراه کننده آدم و حوا صریحاً اهریمن خوانده شده است (همانجا). نکته‌ای که در طرح ارائه شده در مکتب حقیقت اختصاصی به نظر می‌رسد، نحوه پیدایش جنیان و دیوان است. بدین قرار که در شاهنامه حقیقت از جفتی کهن به نام «جان» و «مرجان» یا «مرجانه» سخن می‌رود که بر روی زمین از آتش هستی یافتند (جیحون‌آبادی، ۶۰، ۷۳) و جنیان از زاد و ولد آن دوه وجود آمدند (همو، ۷۴). جالب توجه اینکه «مرجانه» که ظاهراً صورت مصحف «مشیانه» است، از پهلوی «جان» آفریده شد (همو، ۷۳).

آخرالزمان از دیدگاه اهل حق: جیحون‌آبادی روند حرکت جهان و جهانیان را به ۳ مرحله تقسیم می‌کند: مرحله «روح» که در آن روحانیات هزار و یک جامه عوض می‌کنند تا مرحله «جان» فرابرسد. در این مرحله نفسانیات هزار و یک جامه را طی می‌کنند تا زمان نزول بنی آدم برسد، و از آن زمان هم هزار و یک جامه باید طی شود تا آخرالزمان فراز آید، و آنگاه زمان جاودانگی خواهد بود و توقف حرکت جهان (ص ۶۰).

اهل حق و به خصوص گروهی از بزرگان ایشان، درباره احوال آخرالزمان و به بیان دقیق‌تر وقایعی که بدان می‌انجامد، پیشگوییهای کرده‌اند که در حدّ خود جالب توجه است (القاصی، ۷۹، ۸۱، ۸۸-۸۹). یارسان نیز همچون شیعه اثناعشری معتقدند که در آخرالزمان خونخواهی حسین (ع) جهان را فرا خواهد گرفت (همو، ۷۰). همچنین بنا بر پیش بینیهای اهل حق، پیش از وقوع آخرالزمان جنگهای عظیمی در خواهد گرفت که از آن احوال به «جهان طوفانی» هم تعبیر شده است (همو، ۷۷، ۸۰-۸۱).

در این «جهان طوفانی» بی‌شک حضرت علی (ع)، برترین تجسم الهیت، ظهور و حضور خواهد داشت (همو، ۷۹). ایل بیگی می‌گوید که در آخرالزمان همه ادیان یک دین می‌شوند (مذهب اهل حق) و سلطان اسحاق بر همه سروری می‌یابد. در آن زمان رستگاران بی‌غم و اندوهند و نیازی به خورد و خوراک ندارند (همو، ۸۸). این نیز گفته شده است که در آخرالزمان خداوند در بیکره هفتوانه تجلی می‌کند («دوره هفتوانه»، ۲۸۸) و هفتوانه در روز بازپسین سروری خواهند داشت («بارگه بارگه»، ۱۰۸).

احکام، آداب و اخلاق: «قرار حقیقت» یا شرط بودن در زمره اهل حق این است که به گفته سلطان اسحاق «حق را حاضر و موجود» و «خداوند عالم را همه جا حاضر بدانند» («ذیل تذکره اعلی»، ۱۶۱). اهل حق دستور دارند که از اهریمن برائت جویند («دوره عابدین»، ۵۲۹-۵۳۰). اگر شرط معنوی اهل حق بودن گرایش به حق و حقیقت و

که خداوند جامه یا را شکافت و بیرون آمد، معادل است با زمان «الست بریکم» (ص ۲۵۸).

آنچنانکه در «دوره عابدین» آمده است، چون او «از دژ بیرون آمد، مانند خورشید می‌درخشید» (همانجا). روایت تکمیلی این طرح را در شاهنامه حقیقت می‌توان یافت که بنا بر آن چون دژ اولیه از هم شکافت، از آن نور و آتشی پدید آمد؛ نور به فرشتگان، و آتش به اهریمنان و جنیان مبدل شد (جیحون‌آبادی، ۶۱-۶۲). پس فرشتگان در ردیف نخستین ذوات صادر شده از الوهیت هستند. بنا بر «دوره عابدین» (ص ۵۳۸-۵۳۹) نیز خداوند نخست ۴ فرشته را ایجاد کرد و سپس خورشید و ماه را.

روایت دیگری نیز از آن مرحله از آفرینش وجود دارد که در توضیح آفرینش فرشتگان یا هفتن است (جیحون‌آبادی، ۴۱-۴۳).

باری، پس از آفرینش (یا ظهور) هفتن، خداوند دوباره در درون دژ در دریا جای گرفت و چند هزار سال در آن ماند. در آنجا عهد کرد که چون بیرون آید، هفتوانه را به وجود آورد، و چنین هم کرد («دوره هفتوانه»، ۲۵۲-۲۵۳؛ نیز نک: صفی‌زاده، حاشیه، ۲۵۲). مرحله بعدی پیدایش، پدید آوردن اجرام آسمانی بود («تذکره اعلی»، ۱۱).

این گزارش، اگرچه روایتی نسبتاً جامع از چگونگی آفرینش از دیدگاه اهل حق است، تنها روایت این گروه در این باره نیست. در آثار موجود، روایات اسطوره‌ای گوناگون درباره تکوین عالم دیده می‌شود. در «تذکره اعلی» به بیان دیگری از این امر بر می‌خوریم (ص ۵-۱۰). این طرح کهن که حکایت از اتکای جهان به جانوران دارد، در بیان دیگری از ساختار عالم از قول یارسان هم دیده می‌شود. در این طرح نیز ساختار عالم به تفصیل بیان شده است (جیحون‌آبادی، ۵۶-۵۸).

روایت دیگری نیز درباره فرایند تکوین جهان وجود دارد و آن مطابق است با گفتار «دوره چهل تن» (ص ۴۳۴-۴۳۸). «الواح آسمانی» نیز در جهان‌شناسی اهل حق جایگاهی ویژه دارد. غالباً از ۷ لوح آسمانی نام برده می‌شود (صفی‌زاده، حاشیه، ۴۴۰؛ «دوره چهل تن»، ۴۳۹-۴۴۰). اهل حق معتقدند که صور کائنات در لوح عقیق که در بالای آسمان دوم قرار دارد، منقش است (صفی‌زاده، حاشیه، ۲۶۲).

بهشتها و دوزخها در آسمانند و به افلاک مربوطند. علاوه بر این بهشتها و دوزخها به هشت تن (سلطان اسحاق و هفتن) تعلق دارند و به بیان دیگر حیز ملکوتی ایشان به شمار می‌روند (جیحون‌آبادی، ۳۵۷). اهل حق از دوزخ به نام «ساج نار» یاد می‌کنند که لفظاً به معنای تاوه آتش است. در «تذکره اعلی» آمده است که از شراره ساج نار بود که جهنم آفریده شد (ص ۱۱۰-۱۱۱). شاه ابراهیم در این باب گوید: ساج آسمان است و نار آفتاب (نیک‌زاد، همان، ۱۹) و از این رو ساج نار، خورشید و آسمان است و دوزخ از خورشید وجود یافته است. اما این نظر که دوزخ از خورشید به وجود آمده، با طرح جهان‌شناختی یاد شده مناسبتی ندارد.

درباره اوایل تکوین عالم نیز اسطوره‌ای ذکر شده است که در آن از

دوری از بدی و دروغ است، شرط صوری - و لازم الاجرای آن - سرسپردن است، چنانکه ورود به جمع یاران فقط با حضور در مراسم سرسپردگی و اجرای آداب آن ممکن است. برای داوطلب سرسپردگی وجود یک «پیر» و یک «دلیل» در اجرای آیین مربوط بدان لازم است و هر یک نقشی خاص خود دارند. البته مقام پیر بالاتر از مقام دلیل است (نک: صفی زاده، مقدمه، ۲۴).

آیین مقدس دیگر اهل حق نیز تعلق به جم یا جمع است (نیک نژاد، گنجینه، ۱۲۸). جم (جمع) و جمخانه (جمعخانه) محور آداب دینی یارسان را تشکیل می دهد: نام گذاری کودک، سرسپردن و ازدواج در آن صورت می گیرد («خرده سرانجام»، ۵۵۲ - ۵۶۵). مراسم جم در آیین یارسان تا بدان حد اهمیت دارد که در ازل و پس از هستی یافتن هفتادانه این مراسم برپا شد و چون غیر از خود هفتادانه وجود دیگری نبود که قربان کنند، در هر بار یکی از ذوات تشکیل دهنده هفتادانه خود را قربانی می کرد و بقیه به تناول از آن می پرداختند («دوره هفتادانه»، ۲۵۸-۲۶۳).

به حکم سلطان اسحاق «جم کعبه حقیقت است، اناث و ذکور اهل حقیقت صبح و شام به کعبه زیارت کنند. اهل حقیقت صبح و شام جم داشته باشند، در شب جمعه بی جم نباشند، سرماه بی جم نباشند، غسل بکنند، و به ملبوس پاک به جم بیابند. کسی که به حد تکلیف نرسیده است، در قطار جم ننشیند. شکرانه جم اول به جم بدهند، بعد دعا بگیرند و بعد از آن به بیرون جم بدهند. اگر در جم هزار نفر باشند، قربان و شکرانه و نذر و نیاز چنان تقسیم کنند که به همه اهل جم برسد. کسی که سر به راه حقیقت نداده باشد، به او قسمت ندهند» («ذیل تذکره اعلی»، ۱۶۷). از جمله مراسمی که در جم برگزار می شود، ادای نذر است. نذر در آیین اهل حق بر ۶ قسم است (صفی زاده، تعلیقات، ۵۶۹).

توبه و بازگشت از گناه باید با اهدای «نیاز» به جم همراه باشد تا جم از تقصیر او درگذرد (نک: «ذیل تذکره اعلی»، ۱۵۸). نام دیگر نیاز، «سبز کردن» است و زمان معین دارد. زمانهای تقدیم نیاز به نام و برای سلطان اسحاق، هفتان، قولطاسیان و دیگران انجام می شود (جیحون آبادی، ۳۴۷-۳۴۹).

از شعائر دیگر اهل حق روزه مخصوص آنان است که با روزه دیگر مسلمانان تفاوت دارد و اصولاً روزه ماه صیام بر آنان ممنوع است. قرمزی یا شاه ویس قلی روزه یک ماهه را بر اهل حق حرام و اعلام کرده است که هر کس از اهل حق که روزه یک ماهه بگیرد، از این طایفه بیرون است («تذکره اعلی»، ۱۰۹-۱۱۰). برعکس، بر هر فرد از یارسان واجب است که ۳ روز بیابی روزه «غار» بگیرد و زمان آن از دوازدهم ماه قمری است که مصادف با چله زمستان کردی باشد؛ پس از ۳ روز مداوم روزه داری، روز پانزدهم آن ماه را جشن می گیرند که «عید خاوندگاری» نام دارد (نیک نژاد، همان، ۹۸-۹۹؛ نیز نک: صفی زاده، همان، ۵۷۰-۵۷۱؛ قس: جیحون آبادی، ۳۴۲، که مدت روزه را ۶ روز می داند). این روزه به یاد روزها و ساعاتی است که سلطان اسحاق و

یارانش در غاری سپری کردند (همو، ۳۴۱، ۳۴۲). برای اهل حق مقدس ترین جایگاه و کعبه مقصود «پردیور» است: در باغهای روستای شیخان، کنار رودخانه سیروان در اورامان کردستان، قطعه سنگ بزرگی است که جایگاه سلطان و یارانش را مشخص می کند. این محل را پردیور می نامند و زیارتگاه و محل دعا و نیاز یارسان است.

متون اهل حق به اینکه پردیور معادل کعبه برای ایشان است، صراحت دارند («بارگه بارگه»، ۱۰۷، ۱۱۱؛ جیحون آبادی، ۳۶۴). در واقع به فرمان سلطان اسحاق عمارت پردیور بر مزار ایوب بنا شد، تا قبله یارسان باشد (همانجا). در «بارگه بارگه»، آمده است که سلطان اسحاق در پردیور با یاران پیمان بست (ص ۱۰۲) و حرمت پردیور تا بدان حد است که گفته شده الهیت در پردیور حلول داشته است (ص ۱۰۸).

اصول اخلاقی: اخلاق یارسان مبتنی بر ۴ دستور اصلی است که به سلطان اسحاق نسبت داده می شود: پاکی، راستی، نیستی و ردا (بخشش یا بردباری) که «ارکان» یا «چاررکن» خوانده می شوند («دوره عابدین»، ۵۴۷؛ «خرده سرانجام»، ۵۷۳-۵۷۴؛ نیک نژاد، همان، ۱۱۰). «پاکی» پاکی کلی است، چه در جسم و جامه باشد و چه در زبان و اندیشه و رفتار. «راستی» به راه راست رفتن و در گفتار و کردار راست بودن و مطابق خواست خدا زندگی کردن است. «نیستی» نیست کردن غرور و خودخواهی و هوئی و هوسهای نفسانی و شهوات است. «ردا» (= رادی) بخشش و خدمت و کمک است (صفی زاده، حاشیه، ۲۸۲-۲۸۳).

گذشته از این «چار رکن» اخلاقی، بدیهی است که در این آیین بر شایستگیهای اخلاقی دیگری نیز تأکید شده است («دوره عابدین»، ۵۲۴ بی): از جمله اینکه نزد ایشان نگاه بد به نامحرم (حتی به غیر اهل حق) حرام است («ذیل تذکره اعلی»، ۱۵۶). در کلامهای یارسان به لزوم حفظ اسرار آیین از غیر اهل و پوشیده داشتن حکمت آن اشاره شده است (برای نمونه، نک: «دوره چهل تن»، ۴۵۳-۴۵۴). آزار رساندن به مخلوقات خدا ممنوع است، زیرا اهل حق باید «نرنجد و نرنجانند» («ذیل تذکره اعلی»، ۱۶۲). در «دوره عابدین» (ص ۵۲۵-۵۲۶) و جاهای دیگر به لزوم کشت و زرع و آبادانی تأکید شده است. اینان به چله نشینی و عزلت گزینی اعتقادی ندارند، بلکه آن را گناه می دانند (القاصی، ۱۰۴). دستور اخلاقی دیگر ایشان قناعت است و اینکه نباید به مال دیگری نظر داشت، یا بدان دست درازی کرد («ذیل تذکره اعلی»، ۱۶۱-۱۶۲).

ظاهراً استعمال دخانیات برای یارسان جایز نیست (همان، ۱۵۸، ۱۷۱)، ولی این نیز گفته شده است که در میان اهل حق تنها خاندان آتش بیگی استعمال دخانیات را ممنوع کرده اند و این تحریم در میان همه یارسان نیست (نک: القاصی، ۱۰۵). البته مصرف مسکرات بی هیچ شک و شبهه ای حرام است (نیک نژاد، گنجینه، ۱۲۳، جم).

را تشکیل دادند (همانجا). خاندان آتش بیگی منسوب است به آتش بیگ که از مردم لرستان بود و در حدود قرن ۱۱ ق می زیست. او که خود را محل تجلی خداوند می دانست، خاندانی برای خود تشکیل داد (همانجا). خاندان شاه هیاسی منسوب به شاه ایاز یا شاه هیاس است. گفته اند که وی در ۱۱۲۵ ق به دنیا آمد و خاندانی برای خود تشکیل داد. مسند ارشادی این خاندان در این زمان با خانواده «الهی» است (همان، ۲۸).

آیین حقیقت و ایران باستان: در طریقه یارسان بسیاری از آثار بازمانده از ایران باستان - اعم از وجوه اعتقادی یا عملی - را می توان بازیافت. گسترش این نشانه های کهن به حدی است که در کمتر مکتب و فرقه ایرانی مشابه آن به چشم می خورد و کاملاً معلوم است که این آیین با اندیشه ها و آداب ایرانی کهن پیوستگی خود را حفظ کرده است. البته آثار و بقایای مزبور به نوعی نیست که بتوان آیین یارسان را به طور خاص و معین با یکی از مذاهب یا مکاتب شناخته شده ایران باستان مرتبط دانست، اما آنچه شایسته توجه است، اتصال محکمی است که مذهب حقیقت میان این دو مرحله تاریخی و فرهنگی برقرار کرده است. بنابراین، می توان حدس زد که احتمالاً این مذهب بازمانده ای از طریقی عرفانی در ایران باستان بوده باشد، طریقی که از آن نام و نشانی در دست نیست. آنچه ذیلاً می آید فقط تصورات پراکنده ای است از تفکرات، اعتقادات و سنن ایرانی باستان که شاید آثار و عناصری از آن در آیین یارسان برجای مانده باشد.

بهلول ماهی از «زنده کردن آیین ایران» سخن می گوید و یادآور می شود که برای این منظور باید دیوانه شد و شهرهای ایران را یک به یک گشت (دوره بهلول، ۳۶-۳۸). بنابر «بارگه بارگه»، یارسان آیین خویش را به زردشت نسبت می دهند (ص ۱۰۱). همچنین در «بارگه بارگه» (ص ۱۶۶) زردشت پیامبر خدا خوانده و ستوده شده است (نیز نک: افضل، قاسم، ۷۸/۲).

در «بارگه بارگه»، اسطوره ای درباره آغاز آفرینش جهان آمده است که می تواند بازتابی از اساطیر خلقت نزد زردشتیان باشد (ص ۱۵۳-۱۵۴). یکی از سرایندهگان اهل حق به نام بکتر درباره شیطان نظریات جالب توجهی دارد (نیک نژاد، گنجینه، ۷۹-۸۱). بخش ابتدایی این طرح دارای مایه های قوی زروانی است و حکایت از صدور اهورمزدا و اهریمن از بطن زروان دارد. بخش دوم (حضور او در بشر) اندیشه مشترک دین مزدایی سنتی، مذهب زروانی و مذهب حقیقت است، و بخش سوم آن (اجر اهریمن) ممکن است مرتبط با اندیشه ای زروانی باشد.

در شاهنامه حقیقت ترکیبی از اندیشه های اسلامی و مزدایی دیده می شود (جیحون آبادی، ۷۱-۷۲). قرینه سازی و تقابل نیروهای اهورایی و اهریمنی در آن کاملاً آشکار است.

در «دوره چهل تن»، با مفهومی از ایران باستان - و به خصوص زروانی - رویه رو می شویم: «روشنی، دشمن تاریکی و آز است» (ص

اهل حق، بنابر سنت و عادت دیرین خود، هنگام برخورد با یکدیگر، به جای سلام «یا علی» می گویند (القاصی، ۱۰۶). آنان در شب نوروز، بر بامهای خود آتش می افروزند (افضلی، قاسم، ۳/۳) و همچنین در شب اول پس از مرگ بر روی قبر متوفی آتش روشن می کنند (همانجا). اهل حق تیمم، غسل و غسل میت هم دارند («خرده سرانجام»، ۵۷۴-۵۷۸).

تراشیدن یا کوتاه کردن شارب برای اهل حق ممنوع و گناهی بزرگ است و سلطان اسحاق خود بر آن تأکید داشته است (نک: نیک نژاد، همان، ۱۱۹ بی). قلندر، از بزرگان یارسان، شارب را نشانه اهل حق می داند (همان، ۱۲۲). به سبب مقدس بودن سبیل تارهای جدا شده از آن را باید در جایی محفوظ نگاه داشت (همان، ۱۲۳).

خاندانهای اهل حق: در حالی که کلیت اهل حق مجموعه ای واحد را تشکیل می دهند، این قوم به چند خاندان تقسیم می شود که به لحاظ بعضی مسائل اعتقادی یا برخی آداب با هم تفاوتهایی دارند. برای اهل حق از ۱۱ خاندان (صفی زاده، مقدمه، ۲۴-۲۵) و ۱۴ خاندان (افضلی، علیار، ۱۷۶) سخن گفته شده، اما غالباً بر ۱۲ خاندان تأکید می شود و آنها را به ۱۲ برج، ۱۲ ستاره آسمان، ۱۲ حواری عیسی (ع) و ۱۲ امام (ع) تشبیه کرده اند (جیحون آبادی، ۴۱۱). اما در اینکه خاندانهای اصلی که در زمان سلطان اسحاق و به امر او شکل گرفتند، ۷ خاندانند، اتفاق نظر وجود دارد (همو، ۴۱۲، بیت ۷۹۹۳). خاندانهای دیگر بعداً به آن افزوده شدند. خاندان شاه ابراهیمی منسوب است به فردی به همین نام که به دستور سلطان اسحاق برای ارشاد به عراق رفت و با کوشش او، گروههایی از مردم آنجا روش اهل حق را پذیرفتند. اکنون نیز خاندان شاه ابراهیمی در خانیقین و مندلی به سر می برند (صفی زاده، همان، ۲۵). خاندان بابا یادگاری منسوب است به بابا یادگار که سلطان اسحاق به هند فرستاد تا آیین یارسان را تبلیغ کند. خاندان بابا یادگاری اکنون در پاکستان و بعضی هم در افغانستان زندگی می کنند (همانجا).

خاندان عالی قلندری منسوب است به عالی قلندر که در روستای شیخان به جمع مردان سلطان اسحاق پیوست و به دستور سلطان برای ارشاد به بغداد رفت، اما در آنجا کشته شد. عالی قلندر اولادی نداشت، اما به اراده سلطان اسحاق خاندان او از دوتن نزدیکان وی آغاز گشت و اکنون هم سادات عالی قلندری از نسل همان دوتن هستند (همان، ۲۶). خاندان خاموشی زمانی به خاندان سید ابوالوفا معروف بود و بعداً به سبب اهمیت و شهرت خاموش، نواده سید ابوالوفا، به خاموشی نام بردار گشت (همانجا). خاندان میرسوری از اعقاب سید میر احمد، ملقب به میر سور، تشکیل می شود که از ارادتمندان سلطان اسحاق بود (همان، ۲۷). خاندانهای سیدمصطفی و حاجی باؤسی نیز به دوتن از مردان سلطان اسحاق با همین نامها منسوبند (همانجا). خاندان زنوری یا ذوالنوری مربوط به یکی از بزرگان اهل حق در قرن ۹ ق است که ذوالنور نام داشت و فرزند یکی از خانهای لرستان بود. وی خود فرزندی نداشت، از این رو، بازماندگان بعضی از نزدیکان او خاندان وی

(۴۸۶).

بجز امور اعتقادی (دینی) باستانی، قهرمانان حماسی ایران باستان نیز در کلامهای اهل حق حضور نمایان دارند؛ ستایش از شاهان و پهلوانان ایرانی با افکار خاص آیین حقیقت در هم آمیخته است، چه آنها مظاهر هفتن و حتی مظاهر الهی خوانده شده‌اند (جیحون آبادی، ۱۵۴، ۱۵۵؛ «بارگه بارگه»، ۹۴؛ دوره بهلول، ۵۴-۵۵).

در «بارگه بارگه»، ضمن اشاره بر بعضی اعمال رستم و ستایش کارها و مبارزات وی با دشمنان ایران (ص ۱۲۳) او را تجسم بنیامین، و سیمرخ را همان خاتون رمزار دانسته‌اند (ص ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۷۱).

نکات دیگری هم در مذهب اهل حق به چشم می‌خورد که از رابطه محکم آن با ایران باستان و اندیشه‌های ایرانی کهن حکایت دارد (افضلی، قاسم، ۳/۳).

اشعار «بارگه بارگه» و «دوره هفتوانه» همه ۱۰ هجایی و دو مصراع هستند (هر مصراع ۵ هجا). شعر هجایی از آثار و عناصر بازمانده از ایران باستان در میان اهل حق است (صفی زاده، مقدمه، ۱۸۹، ۱۹۰-۱۹۱).

در مقبره شاه ابراهیم چشمه‌ای وجود دارد که «هانیتا» (= اناهیتا) خوانده می‌شود (افضلی، قاسم، ۸۲/۲). بنابر آنچه از «بارگه بارگه»، استنباط می‌شود، شاید بتوان گفت که اناهیتا خود محل تجلی یا حلول ذات الهی باشد (ص ۱۰۹-۱۱۰). در بند ۱۲ از «دوره چهل تن»، از «چیستا» (= حکمت) سخن به میان آمده، و از چهل تن دعوت شده است که از بارگاه ازلی به در آیند و درباره راز چیستا گفت‌وگو نمایند (ص ۴۴۳-۴۴۴). در بند ۱۰ همان کلام از زروان به صورت زروان نام برده شده، گرچه معنای روشنی از آن بند دریافت نمی‌شود؛ این قدر هست که از وجود آن در آغاز جهان، آنگاه که «روشنی و تاریکی عالم را فراگرفته بود»، سخن رفته است (ص ۴۴۲). در دوره بهلول نیز از زروان، اورمزد (به صورت زرمیز) و اهریمن (به صورت اهری) یاد شده است (ص ۶۲-۶۳).

در طرحی از جهان‌شناسی اهل حق و جگونگی تکوین عالم از دیدگاه ایشان، خداوند از پیشانی گاو، ماه را آفرید و از پیشانی شیر، خورشید را؛ محل ماه هم بر پیشانی گاو است و محل خورشید بر پشت شیر (جیحون آبادی، ۵۷-۵۸). در اندیشه ایرانیان باستان نیز گاو با ماه رابطه مستقیم دارد و شیر با خورشید.

خاطره نخستین زوج انسانی در دین مزدایی (مشیه و مشیانه)، نزد اهل حق بدین گونه حفظ شده است که نام مشیانه تبدیل یافته، و صورت «مرجانه» (و نیز مرجان) به خود گرفته، و جفت نر او «جان» نامیده شده است. آن دو سه که ذاتشان از آتش بود - بر روی زمین آفریده شدند و از ایشان جنیان پدید آمدند. پس از آن بود که آدم و حوا از خاک هستی یافتند. یکی از اشکال ترکیب اساطیر ایرانی و اسلامی این بود که گفتند مرجانه از پهلوی جان آفریده شد (جیحون آبادی، ۶۰، ۷۳-۷۴).

در «دوره هفتوانه»، از زبان سلطان اسحاق به وجود خدایان بی‌شمار

اشاره شده است که «اگر بیابند... واگر بارگاههایی داشته باشند...» (ص ۲۸۳). مقصود از این خدایان چیست؟ شاید اولین تصویری که به ذهن برسد، ایزدان باشد که سپاهیان مینوی اورمزدند و بی‌شمارند.

نظایر اینگونه موارد را باز هم در کلامهای یارسان می‌توان یافت و مجموعه آنها این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که مذهب حقیقت ارتباطی نیرومند با ایران باستان دارد و حتی شاید بتوان گفت که طریق اهل حق بازمانده یک مکتب یا مذهب عرفانی ایرانی است که از عصر باستان تا زمان ما همچنان دوام داشته است، و شاید همچنان پایدار بماند.

از برخی از آثار متأخر مربوط به این گروه، چون نوشته‌های جیحون آبادی و نورعلی الهی چنین برمی‌آید که از دیرباز در میان سران و پیشوایان اهل حق کسانیه بوده‌اند که می‌کوشیده‌اند تا آداب عملی و اصول اعتقادی گروه را با اعمال و عقاید اهل تشیع سازگار و یکسان نمایند، و این جریان امروز قوت و حرکت بیشتر گرفته، و در آثاری که منتشر می‌شود، بازتاب روشن‌تریافته است.

مآخذ: افضلی شاه ابراهیمی، علیار، «اهل حق»، مهر، تهران، ۱۳۴۵، ش ۳؛ افضلی شاه ابراهیمی، قاسم، دفتر رموز یارستان، تهران، چاپ راستی؛ القاصی، مجید، آیین یاری، کرمانشا، ۱۳۳۸ ش؛ «بارگه بارگه»، «خرده سرانجام»، «دوره چهل تن»، «دوره عابدین»، «دوره کلیم و کول»، «دوره هفتوانه»، نامه سرانجام، به کوشش و ترجمه صدیق صفی‌زاده، تهران، ۱۳۷۵ ش؛ «تذکره اعلی»، مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، به کوشش ایوانف، بی‌بی، ۱۹۵۰ م؛ جیحون آبادی مکرری، نعمت‌الله، شاهنامه حقیقت، به کوشش محمد مکرری، تهران، ۱۳۴۵ ش/۱۹۶۶ م؛ دوره بهلول، به کوشش صدیق صفی‌زاده، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ «ذیل تذکره اعلی»، مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، به کوشش ایوانف، بی‌بی، ۱۹۵۰ م؛ صفی‌زاده، صدیق، بزرگان یارسان، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ خسرو، مشاهیر اهل حق، تهران، ۱۳۶۰ ش/۱۹۸۱ م؛ همو، مقدمه، حاشیه و تعلیقات بر نامه سرانجام (هم)؛ مدرسی چهاردهی، نورالدین، خاکسار و اهل حق، تهران، ۱۳۶۸ ش؛ نامه سرانجام، به کوشش و ترجمه صدیق صفی‌زاده، تهران، ۱۳۷۵ ش؛ نیک‌نژاد، کاظم، کلامات ترکی، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ همو، گنجینه باری، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ نیز:

Ivanow, W., *The Truth - Worshippers of Kurdistan, Ahl - i Haqq Texts*, Leiden, 1953.  
مسعود جلالی مقدم - دایره‌ی صفت

### أَهْلُ ذِمَّة، نکه: ذمیان.

### أَهْلُ رِدَّة، نکه: رده، جنگها.

أَهْلُ سُنَّتٍ وَ جَمَاعَت، اصطلاحی در گروه‌بندهای مذهبی مسلمانان که در طی قرون متمادی ناظر به گرایش مذهبی اکثریت مسلمانان بوده است. نسبت به اهل سنت و جماعت با رعایت اختصار، به صورت «سنی» شهرت یافته است.

اصطلاح اهل سنت و جماعت، با قید سنت، مذاهب بدعت‌گذار، و با قید جماعت، مذاهب اهل خروج را از جرگه اکثریت خارج کرده است؛ اما باید توجه داشت که مقصود از سنت و بدعت در اینجا، سنت و بدعت بر پایه تعریفی است که اکثریت از این دو اصطلاح داشته‌اند. در طول تاریخ اسلام، نمی‌توان گروهی از مسلمانان را نام برد که نسبت انحراف